

**دشمن سازی: راهکاری برای خشونت از مرجع قدرت**

اینکه ماه گذشته اردوی ملی افغانستان گروپ بزرگی از مخالفین دولت (طالبان) را در ولسوالی قیصار ولایت فاریاب محاصره کرده بودند، و نیروهای خارجی که به ظاهر برای جنگ با طالبان در افغانستان حضور دارند، چگونه طالبان را از چنگ اردوی ملی نجات دادند، صحبت داغ روز بین عوام و خواص در شهر میمنه بود. آنانی که در افغانستان بسر می برند و جز اقلیت کوچک قند بگیر و قند بگیر شمرده نمی شوند، تقریباً هر روز عملکرد قوای خار جی را که در نهایت به تشدید بحران در منطقه کمک می کند، می بینند و می شنوند. آن چه را که به نقل از مردم شهر میمنه، نیروهای خارجی در ولسوالی قیصار ولایت فاریاب انجام دادند، جز کوچک از پروسه "دشمن سازی"، برای حفظ و گسترش ساختار قدرت امروزی است.

با تکیه به اینکه جنگ و بحران تضمین کننده بقای کاپیتالیسم است و در نهایت نفع و خلق فرصت برای غول های سرمایه در کشمکش ها و فلاکت های جهانی نهفته است، خلق و کنترل "دشمن" اهمیت بسزایی را دارا می باشد. همچنان با در نظر داشت هویت ارائه شده ی ساختار قدرت امروزی که با توصل به تعریف دشمن تخیلی و یا هم در بعضی موارد "حقیقی" صورت گرفته و می گیرد، آفرینش و بکار گیری "خشم" راهکار خوبی برای مشروعیت دهی و برتریت خواهی یک اقلیت. امتیاز طلب غربی است. بطور مثال، "دشمن" باید نماینده مکمل از بربریت و وحشی گری باشد، تا ادعای برتری اخلاقی و انسانی غرب ثابت گردد. و یا به عباره دیگر، از آغاز آنچه که به آن "مدنیت غرب" می گویند تا امروز، برتریت خواهی غرب با تلاش برای تک سازی و متفاوت نشان دادن غرب و با تکیه به گفتمان مدنیت در مقابل بربریت، صلح در مقابل جنگ، دوستی در مقابل نفرت و عقلانیت در مقابل جاهلیت صورت گرفته است. امروز جنگ در افغانستان نمونه خوبی از تداوم روش کلاسیک و موفق هویت یابی و امتیاز طلبی با توصل به خلق، پرورش و استفاده از آنچه که "دشمن" خوانده می شود، می باشد.

با گلوبالیزه شدن نمادین علم، روش کلاسیک و استعمار محور دیروزی در قالب بحث های به ظاهر بغرنج و "آکادمیک" صورت می گیرد و با در نظر داشت رابطه مستقیم دانش و قدرت، گفتمان های حاکم قدرت عقلانی و قابل قبول به نظر میرسد. زمانی انگلیس ها از موجودیت ملیت های وحشی که گویا مایه شرارت بودند، حرف می زدند و آن گونه به اشغال و استعمار، مشروعیت می دادند. عمده ترین دلیل که اوپاما امروز برای توجیه جنگ امریکا در افغانستان از آن یاد می کند و محور سخنرانی اش را بعد از گرفتن جایزه صلح نوبل در اوسلو هم تشکیل می داد، بحث موجودیت عناصر شریر که تهدیدی برای مدنیت غرب است، می باشد. اینکه اوپا ما می گوید که در دنیا عناصر شریر وجود دارد و در مقابل آن باید جنگید، تماماً لفاظی های سجعیانه و تحریفانه است. طبعاً که در دنیا ترور و شرارت وجود دارد و اگر تنها آنچه را که ایالات متحده امریکا در نیم قرن اخیر در هائیتی انجام داده و می دهد، مطالعه شود، با در نظر داشت تعریفی را که اوپاما از شرارت و ترور ارائه می کند، ایالات متحده بزرگترین تروریست دنیاست. فقط مشکل در موجودیت و مبارزه با شرارت و پلیدی نیست. مسله روی ایجاد و نفع از شر و شرارت برای تداوم و حفظ ساختار قدرت و برتریت امروزی است.

مسله مهم دیگری که خیلی ها پالیسی دشمن سازی را مهم ساخته است، گسترش ترس برای کنترل و پاسفزه ساختن مردم در غرب است. هیچ مبحثی امروز به مقیاس بحث "امنیت ملی" نمیتواند در غرب پوپولر و بدون قید و شرط قبول شده باشد. ترس از "نابود شدن" که از زمان استعمار بدینسو در فرهنگ عوام غرب نهادینه شده است، نه تنها ابزار خوبی برای قبولاندن پالیسی قدرت است بلکه، حس یگانه بودن را هم در بین مردم تقویت می کند. سالهاست که در غرب از ادبیات منهدم شدن از طرف یک نیروی بیگانه و "دشمن" استفاده می شود. لیندن جانسن رئیس جمهور امریکا در دهه ۶۰ میلادی، در یکی از سخنرانی هایش خطاب به سربازان امریکا در آسیا گفته بود "در دنیا زیادتیر از سه میلیارد انسان وجود دارد ولی تنها ۲۰۰ میلیون آن در امریکا زنده گی می کند. بناً در مقابل هر امریکایی ۱۵ انسان دیگر وجود دارد که همه آنها در پی نابودی ما هستند؛ و آنچه را که از ماست، می خواهند بگیرند. پس ما مجبوریم که در ویتنام بمانیم و بجنگیم که آنها نتوانند به خانه های مان به امریکا برسند." (۱) رونالد ریگن هم در سال ۱۹۸۵ زمانی که "جنگ با تروریسم" را در امریکای جنوبی آغاز کرده بود گفت که، "نیکاراگوا دو روز با موتر از تکراس فاصله دارد، تروریسم یک تهدید جدیدی است اگر ما آن را در ماناگوا شکست ندهیم، دو روز بعد باید با آنها در تکراس بجنگیم." (۲) دقیقاً، امروز با همین روش و الفاظ، جنگ عراق و افغانستان به مردم غرب به فروش می رسد، و چه بسا خون های دیگر زیر نام "منهدم ساختن دشمن" و "امنیت ملی" در آینده دور و نزدیک ریختانده خواهد شد.

همچنان "دشمن سازی" زمینه را برای مشروعیت بخشیدن به خشونت از مرجع قدرت، مساعد می سازد. خشونت از مرجع قدرت به آسانی قابل توجیه بوده و تا جای زیادی هم قبول شده است. در موجودیت دشمن ساخته شده و یا ضعیف، با توصل به زورگویی های غیر متناسب و به ظاهر مشروع، به آسانی می توان نمایش قدرت کرد و به اهداف پیدا و پنهان خود رسید. زیرا مانیفست زور و قبولاندن آن اصل تغییر ناپذیر در سیاست قدرت است. روش تاکتیکی صهیونیزم هم به همین اصل استوار است.

با تکیه به آنچه که نوشته شد و همانطوری که چند سال قبل در مطلبی نگاشته بودم، پیدایش و موجودیت طالبان یکی از پروژه های دراز مدت واشنگتن، لندن، تل آبیو است که به کمک و امتیاز دهی به پاکستان در منطقه باید عملی شود؛ هر چند بهای زیرکی های خبیانه ی سردمداران پاکستان را که فکر می کنند هر ماجراجویی پنهان در منطقه به نفع پاکستان است، امروز مردم پاکستان با خون شان می پردازند.

افغانستان امروز در مرحله حساس از تاریخ خود قرار دارد. طالبانیزم و بن لادینیزم خدمت بزرگی را برای ابر قدرت امروزی در منطقه انجام داده و می دهد. تحریک های فراوان، از قتل عام های متعدد تا مسلح سازی گروه های بدنام دیروزی، به سرعت ادامه دارد. به همان اندازه که رد فرمایشات مشکوک اجنبی و اعتراض های وسیع مدنی برای برون رفت از حالت موجود کمک می کند و مفید است، عملکرد های طالبانی و توصل به خشونت هم بقاء ی افغانستان را به شدت تهدید می کند، و تحقق یک پروسه آغاز شده در اطاق های تاریک سیا، پنتاگون و امریکن انترپریس انسٹیوت (۳) را سرعت می بخشد.

یادداشت ها:

- (۱) Chomsky, Noam. Hopes and Prospects. Chicago: Haymarket Books, ۲۰۱۰.
- (۲) Ibid.
- (۳) American Enterprise Institute